

تکبرگی راه کارگر

روزنامه سیاسی هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سردبیر: ارژنگ بامشاد پنجشنبه ۳۱ خرداد ۱۳۸۰ - ۲۱ ژوئن ۲۰۰۱ شماره ۱۲۰

بیانیه هیأت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

درباره نتایج انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۰

انتخابات ریاست جمهوری در ۱۸ خرداد ۸۰ برگزار شد و خاتمی با کسب رقم بالایی از آرای به صندوق ریخته شده مجدداً به ریاست جمهوری اسلامی برگزیده شد. این پیروزی برای اصلاح طلبان نیز غیرمنتظره بود. اما در کنار این پیروزی اصلاح طلبان، ۳۵ درصد از واجدین حق رأی از شرکت در انتخابات خودداری کردند و با تحریم انتخابات به هر دو جناح حکومت (نه گفتند، و این خود بیان پیش روی و موفقیت نسبی سیاست تحریم بود که سازمان ما نیز از آن حمایت می کرد. این حقیقت غیرقابل انکار است که این انتخابات در متن بیزاری عمیق مردم از ولایت فقیه و اساساً دولت دینی صورت گرفت و علیرغم عدم شرکت ۱۵ میلیون نفر از واجدین حق رأی، اکثریت ۶۷ درصدی مردم ترجیح دادند همان تاکتیک انتخابات دوم خرداد ۷۶ را برای اعلام نفرت و بیزاری خود از دستگاه ولایت فقیه و تمامیت خواهان جلوگیری از بدتر شدن وضعیت در صورت انتقال مجدد قوه مجریه به جناح حاکم مورد استفاده قرار دهند. و نباید از نظر دور داشت که عوامل متعدد دیگری از جمله نگرانی بخشی از مردم و بویژه رأی اولی ها از دردهای بعدی در گزینش ها، در یک سیستم به شدت پلیسی، نیز باعث شرکت بخشی از مردم در انتخابات شده است. با این حال شرکت بخشی وسیعی از مردم و استفاده از تاکتیک چهار سال پیش در شرایطی که دیگر مشابه شرایط دوم خرداد ۷۶ نبود و در این چهار سال تجارب بسیاری گران بهایی بدست آمده بود، چیزی جز درجازدن نبود، زیرا این تاکتیک هیچ اهمی در اختیار جنبش مردمی برای پیش روی قرار نمی دهد.

اکنون با شرکت اکثریت مردم در انتخابات، اصلاح طلبان حکومتی تلاش بسیار می کنند که با سوءاستفاده از این امر، رأی مردم به خاتمی را رأی ای به دوام دولت دینی، رأی ای به قانون اساسی جمهوری اسلامی و رأی ای به اصلاح پذیر دانستن جمهوری اسلامی جا بزنند و همه مدافعان جمهوری لائیک و غیردینی و از جمله بخش وسیعی از مردمی را که از خاتمی عبور کرده و در انتخابات شرکت نکرده اند را ضدانقلاب و به زبان خود منافق و سلطنت طلب و ... بخوانند. آن ها هم چنین تلاش می کنند که این ادعای بیهوده را اثبات کنند که اکثریت مردم بر سیاست هایی مماشات گرایانه و هم کاری

بقیه در صفحه ۲

انتخاباتی که بیان درماندگی مردم بود

محمدرضا شالگونی

نشان دادن حادثه ای در حد انتخابات عمومی در یک کشور ۶۵ میلیونی امکان ناپذیر است. گذشته از این، برای اثبات رسوایی جمهوری اسلامی، لازم نیست واقعیت های را دست کاری کنیم. کافی است به یاد داشته باشیم که طبق آمار رسمی، یک سوم صاحبان حق رأی از شرکت در انتخابات خودداری کرده اند. اگر چه نمی شود همه اینها را در شمار طرفداران تحریم یا امتناع به حساب آورد، اما تردیدی نمی توان داشت که دست کم، حدود ۲۰ درصد صاحبان حق رأی از شرکت در انتخابات امتناع کرده اند. و این نسبت کمی نیست و بی تردید یک پیروزی برای کسانی است که تقدماً از اصلاح طلبی فرار رفته اند و به رویارویی مستقیم با رژیم می اندیشند.

اما اشتباه دیگر کسانی که منکر شرکت مردم در انتخابات هستند، این است که به هزینه عدم شرکت مردم در انتخابات توجه نمی کنند. حقیقت این است که در جمهوری اسلامی، هزینه این کار برای بخش قابل توجهی از مردم، آشکارا بالاست. کارکنان بخش عمومی، بسیاری از جوانانی که برای استخدام یا پذیرش در دانشگاه ها ناگزیرند از فیلتر پلیسی سیستم "گزینش" بگذرند و بسیاری از دیگران، به مهر انتخابات در شناسنامه های شان نیاز دارند. و اگر این عده، از شمار کل شرکت کنندگان در انتخابات حذف شوند، بی تردید نسبت آن به صاحبان رأی، به نحو چشم گیری کاهش پیدا خواهد کرد. در حالی که این نکته، در تبلیغات اپوزیسیون چنان که باید مورد توجه قرار نمی گیرد و مهر زدن به شناسنامه ها که مسلماً یک اقدام پلیسی است و از طرف دستگاه های گسترده تفتیش عقاید در جمهوری اسلامی، به عنوان نوعی ابزار کنترل مردم به کار گرفته می شود، به حد کافی افشاء نمی گردد.

بقیه در صفحه ۲

ارزیابی هایی که در هفت هشت روز گذشته از نتایج انتخابات ۱۸ خرداد شده، نشان می دهد که بخش بزرگی از جریان های مخالف جمهوری اسلامی از برخورد جدی با واقعیت های سیاسی کشور می گریزند. قرائن نشان می دهد که علی رغم فراخوان اکثریت قاطع جریان های گوناگون مخالف رژیم، اکثریت مردم در انتخابات شرکت کرده اند. بنابراین آوازه گران وابسته به جناح های مختلف رژیم و آن بخش از مخالفان سازش کار رژیم که به اصلاح طلبان حکومتی دخیل بسته اند، مدعی هستند که اکثریت مردم ماندن در محدوده فضای سیاسی "قانونی" در جمهوری اسلامی و سرکردن در آن را به رویارویی با رژیم ترجیح می دهند. در مقابل، بخش قابل توجهی از جریان های مخالف شرکت در انتخابات به انحاء گوناگون می کوشند اثبات کنند که در واقعیت امر، مردم به فراخوان آنها گوش داده اند و در انتخابات شرکت نکرده اند. در این میان چیزی که نادیده گرفته می شود، وضعیتی است که مردم ایران در آن گرفتار آمده اند.

به نظر من، اگر بنا را به برخورد دل خواهی با واقعیت های سیاسی نگذاریم، نمی توانیم انکار کنیم که اکثریت مردم هر چند اکثریتی نه چندان محکم در انتخابات شرکت کرده اند. تردیدی نیست که احتمال تقلب در انتخابات های جمهوری اسلامی را نمی توان و نباید نادیده گرفت. ولی فراموش نباید کرد که ابعاد این تقلب ها در دوره اخیر که رژیم گرفتار شکاف های درونی انکارناپذیری شده است. اگر از حد معینی فراتر برود، ناگزیر به موضوع مشاجرات میان جناح های حکومتی رقیب تبدیل می شود و پوشاندن اش دشوار می گردد. مگر این که معتقد باشیم که همه جناح های حکومتی از طریق زد و بندهای پشت پرده، توافق کنند که شمار کل آراء و سهم هر یک از کاندیداها را، متناسب با وزن و موقعیت شان در ساختارهای قدرت، بالا ببرند. اما در آن صورت، سهم آرای جناح تمامیت خواه، قاعدتاً نباید پائین بیاید. در حالی که رأی آنها در انتخابات چهار سال گذشته، همه جا به نحوی تحقیرآمیز پائین آمده بوده است. بعلاوه باید توجه داشت که ایران اکنون در شرایطی نیست که رژیم بتوانند هر دروغی را که می خواهد به خورد مردم بدهد. در همین انتخابات ۱۸ خرداد بیش از دویست خبرنگار خارجی در ایران بودند و صدها هزار مکالمات تلفنی و اینترنتی میان داخل و خارج کشور مبادله می شد. در چنین اوضاع و احوالی، وارونه

بیانیه سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) تشکیلات خارج از کشور به مناسبت روز جهانی پناهندگان در صفحه ۴

اعتراضات وسیع ضد سرمایه داری علیه نشست سران اروپا و آمریکا در گوتنبرگ در صفحه ۴

دنباله از صفحه ۱ بیانیه هیئت اجرایی سازمان

بخش حاکم اصلاح طلبان حکومتی با دستگاه ولایت، صحنه گذاشته اند. تلاش این اصلاح طلبان حاکم در طرح این ادعا، آن است که از آن طریق بخش رادیکال اصلاح طلبان را زیر فشار قرار داده و بخش هایی از نیروهای پائین اصلاح طلبی را که برای برون رفت از بن بست و انسداد کنونی در جستجوی راه های جدیدی اند، را از این تلاش ها بازدارند. بر این اساس است که هر دو جناح رژیم با سوءاستفاده از رأی مردم، در تلاش اند با فراق بال بیشتری تاکتیک های خود برای مهار مبارزه ی مردم علیه دولت دینی و حکومت اسلامی را به پیش برند. جناح حاکم با استفاده از ابراز سرکوب و اهرم های گوناگون اش و جناح اصلاح طلب با دست آویز قرار دادن رأی مردم.

اما این ادعای حکومتیان و بویژه اصلاح طلبان که مردم خواهان اصلاحاتی در چهارچوب همین رژیم و بر پایه ای همین قانون اساسی اند، توهینی بزرگ به مردم ایران است. مردم دولت اسلامی را نمی خواهند و با هر نوع دولت دینی و هر نوع قیومیت روحانیون بر مردم و صغیردانستن خود، و بویژه با اعمال زورگویانه ای این ادعا به شدت مخالفند و مخالفت خود را نیز به طرق گوناگون و به هزار زبان بیان داشته اند. تمامی تلاش مردم مخالف رژیم و تاکتیک هایی که بکار بسته اند، چه به صورت تحریم گسترده و چه با شرکت و رأی اعتراضی شان، در راستای اعلام این بیزاری بوده است. و روشن است که مسئله اصلی مردم ایران نفی جمهوری دینی است که این امر در انتخابات اخیر به رأی مردم گذاشته نشده بود و مردم مجبور بودند که در چهارچوب جمهوری اسلامی میان دو جناح رژیم، یکی را انتخاب کنند.

اصلاح طلبان که با نادیده گرفتن این وضعیت، ادعا می کنند رأی مردم در انتخابات تأییدی بر برنامه ی آن ها برای حفظ ساختار قدرت جمهوری اسلامی متکی به محوریت ولایت فقیه و میزان بودن قانون اساسی رژیم است، اگر ترسی از مردم ندارند، حکومت دینی را به رأی مردم بگذارند تا روشن شود خواست واقعی مردم چیست. واقعیت این است که مسئله اصلی مردم ایران یعنی استبداد دینی، دیگر در چهارچوب جمهوری اسلامی و انتخابات آن قابل حل نیست.

از این روست که شرکت اکثریت مردم در انتخابات و رأی دادن شان به خاتمی را - اعم از این که بخاطر توهم آنان به امکان اصلاحات در این رژیم و نجات مردم به دست خاتمی بوده باشد، و یا از روی ناگزیری و فقدان انتخاب بهتری در دسترس، بی تردید چیزی جز درجاردن در شرایط سپری شده (دوم خرداد) نمی توان ارزیابی کرد. دلایل این درجا زدن، هر چند که قابل فهم باشد، ما وظیفه خود می دانیم که آن را توجیه نکنیم و با حوصله توضیح بدهیم که چرا شرکت در این انتخابات و رأی دادن دوباره به خاتمی، هیچ کمکی به تسهیل مبارزه مردم با حکومت دینی نخواهد کرد؛ و توضیح دهیم که چرا آن بخش از مردم که این انتخابات را تحریم کردند و هم به استبداد فقهاتی، و هم به مماشات و همدستی اصلاح طلبان حکومتی با دستگاه ولایت نیز «نه» گفتند، انتخاب درستی کردند و گامی به پیش نسبت به اقدام خود در دوم خرداد ۷۶ در جهت نفی این نظام دینی در هر شکل و با هر نام، و برقراری یک جمهوری غیر مذهبی و دموکراتیک برداشتند. یقیناً تجربه خود آنان در دور آتی، پشتوانه مؤثری برای آگاهی و اقتناع، و روی آوردن شان به اقدامات فرافقانونی و نافرمانی مدنی در مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی خواهد بود. پاسخ به این رژیم سازمان دهی جنبش مستقل جنبش توده ای در فرارویی از قانون و نافرمانی مدنی است.

دنباله از صفحه ۱ انتخاباتی که بیان

اما همه این ملاحظات را که کنار هم بگذاریم، باز هم نمی توانیم نسبت بالای شرکت کنندگان در انتخابات ۱۸ خرداد را توضیح بدهیم. و مسأله اصلی، که گریز از آن بی فایده و زیان آور است، همین جاست. حقیقتی که نمی شود و نباید از آن گریخت، این است که بخش بزرگی از مردم - حتی اگر اکثریت صاحبان رأی نبوده باشند - در این انتخابات شرکت کرده اند. و منطق مبارزه علیه جمهوری اسلامی ایجاب می کند که نگرش و رفتار اینها را در قبال رژیم و نهادها و جریان های آن، بفهمیم. در این مسأله به سه سؤال مهم باید پاسخ داد: ۱- آیا شرکت کنندگان در انتخابات، به پروژه و پلاتفرم اصلاح طلبان حکومتی رأی مثبت داده اند؟ ۲- اگر نه، رأی به خاتمی چه معنایی دارد؟ ۳- آیا رأی به خاتمی را باید شاخص حد فهم و توان مردم تلقی کرد؟

در پاسخ به سؤال اول باید توجه داشت که نسبت بالای شرکت (داوطلبانه) در انتخابات و سهم بالای آرای خاتمی نسبت به کل آرای ریخته شده به صندوق ها را نمی توان رأی اثباتی به اصلاح طلبان حکومتی و بنابراین، به طور غیرمستقیم، رأی به ماندن در فضای سیاسی "قانونی" در جمهوری اسلامی تلقی کرد. مجموعه رفتار مردم در چهار سال گذشته، از جمله و مخصوصاً رفتار آنها در انتخابات های این دوره، الگوی روشنی را نشان می دهد: اکثریت عظیم مردم ایران از حکومت مذهبی به جان آمده اند و به فراسوی جمهوری اسلامی می نگرند. تردیدی نمی توان داشت که بخشی از مردم نسبت به خاتمی و اصلاح طلبان حکومتی توهم دارند. اما با توجه به کارنامه خاتمی در چهار سال گذشته - که هیچ کس و از جمله خودش، آن را موفقیت آمیز نمی داند - آیا شمار این عده نمی بایست کاهش می یافت؟ در حالی که آرای خاتمی نسبت به شمار شرکت کنندگان در انتخابات، هم به لحاظ نسبی و هم در قدر مطلق، در ۱۸ خرداد ۸۰ بیشتر از دوم خرداد ۷۶ بوده است. برای آن که بدانیم رأی به خاتمی به معنای حمایت اثباتی نبوده است، کافی است از میان انبوه شواهدی که در چهار سال گذشته نشان دهنده نگرش مردم به حکومت بوده اند، تنها به دو الگوی رأی توجه کنیم؟ اولی الگوی رأی مردم در انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی است. در آنجا شاهد بودیم که رأی کاندیداها بسته به نزدیکی و دوری شان با دستگاه ولایت کمتر یا بیشتر می شد. و هرکس که به طور مستقیم یا غیرمستقیم مورد بی مهری دستگاه ولایت بود، رأی بیشتری می آورد. از این نظر مخصوصاً الگوی آرای تهران در آن انتخابات بسیار روشن گر بود. الگوی دوم، رأی مردم مناطق ملی در همین انتخابات ۱۸ خرداد است که نشان می دهد نسبت آرای خاتمی به کل شرکت کنندگان در این مناطق

بالاست، ولی نسبت شرکت کنندگان به کل شمار صاحبان رأی در غالب آنها آشکارا پایین است. و این در حالی که توهم نسبت به خاتمی و اصلاح طلبان حکومتی، در این مناطق قاعدتاً نمی تواند بالا باشد. مخصوصاً در مناطقی مانند کردستان و بلوچستان که اکثریت مردم سنی مذهب اند، رأی به خاتمی را نمی توان رأی اثباتی به اصلاح طلبان حکومتی تلقی کرد. این نکته چنان چشم گیر است که حتی سعید حجاریان، نظریه پرداز اصلی اصلاح طلبان حکومتی، ناگزیر شده است روزی آن دست بگذارد و درباره چشم انداز تقویت نیروهای گریز از مرکز هشدار بدهد (نگاه کنید به سخنان او در مجمع عمومی انجمن اسلامی پزشکان در ۲۷ خرداد ۸۰). این ها نشان می دهند که اکثریت آرای خاتمی را نمی توان حمایت اثباتی از برنامه و شیوه کار او تلقی کرد. این نکته ای است که حتی افراد دوراندیش اصلاح طلبان حکومتی نیز به آن اعتراف می کنند و درباره آن هشدار می دهند. مثلاً عباس عبیدی (در نوشته کوتاهی با عنوان "خودفریبی نکنیم..." در شماره ۲۷ خرداد ۸۰ روزنامه نوروز) یادآوری می کند که "۱۸ خرداد پیروزی خالص جناح چپ و آن چه که نمادهای شان در دولت یا مجلس یا حتی افکار عمومی است، نبود. حداقل اگر قرار بود خالص طرفداران اینها در انتخابات شرکت می کردند، بعید بود که بیش از ۱۲ تا ۱۵ میلیون رأی می داشتند".

در پاسخ به سؤال دوم، باید توجه داشت که در انتخابات ۱۸ خرداد، مردم در وضعیت متناقضی قرار داشتند. و استراتژی انتخاباتی موزبانه دستگاه ولایت، این تناقض را پررنگ تر ساخته بود. زیرا از یک سو، صلاحیت همه کاندیداها اصلاح طلبان جز خاتمی، از طرف شورای نگهبان رد شده و نه کاندیدای رنگارنگ وابسته به گرایش های مختلف تمامیت خواهان، بی آن که کاندیدای رسمی تشکیل های آنها معرفی شوند، به میدان آورده شده بودند؛ و از سوی دیگر، "صد او سیما" وقت تبلیغاتی سخاوتمندانه ای به هر یک از کاندیداها داده بود. در نتیجه، در تمام دوره تبلیغات انتخاباتی، بی آن که کلامی دزدسزا برای دستگاه ولایت به میان بیاید، تمامیت خواهان نه برابر اصلاح طلبان فرصت تبلیغاتی به دست آورده بودند و تماماً سعی می کردند بگویند "اصلاحات" لازم است ولی دولت خاتمی نتوانسته کاری انجام بدهد. تناقض وضعیت در این بود که تمامیت خواهان خود را در نوعی "ائتلاف منفی" با مخالفان رادیکال ولایت فقیه قرار داده بودند و مانند مخالفان رژیم ولی از موضعی کاملاً متباین با آن ها، خواهان کاهش آرای خاتمی بودند. آنها تردیدی نداشتند که هیچ یک از کاندیداها ی شان شانس انتخاب شدن ندارند و درست به همین دلیل هم بود که از هیچ یک از آن ها حمایت رسمی نمی کردند؛ اما هدف این بود

دنباله از صفحه ۲ انتخاباتی که بیان

که با روش های اساساً ایذایی، هر نوع امید به خاتمی را در میان رأی دهندگان از بین ببرند و آرای او را پائین ببیاورند. اما کاهش آرای خاتمی فقط از طریق کاهش شرکت کنندگان در انتخابات امکان پذیر بود. این وضعیت متناقض بخش بزرگی از مردم را درمانده می ساخت و به تردید بر سر یک دو راهی قرار می داد: آنها از یک سو، به تجربه چهار سال گذشته، می دانستند که از خاتمی و اصلاح طلبان حکومتی کاری ساخته نیست؛ ولی از سوی دیگر می ترسیدند که کاهش آرای خاتمی به تقویت هر چه بیشتر تمامیت خواهان در بالا بیانجامد. در این وضعیت متناقض، نفرت از دستگاه ولایت و ترس از بازگشت اوضاع به قبل از دوم خرداد ۷۶ بود که بخش بزرگی از مردم را به شرکت در انتخابات و دادن رأی به خاتمی کشاند. نسبت آرای ریخته شده به صندوق ها، این نفرت از دستگاه ولایت و ترس از بازگشت به دوره پیش از خرداد ۷۶ را به روشنی بیان می کند: شمار آرای خاتمی و نسبت آن به کل آرای ریخته شده به صندوق ها، در مقایسه با انتخابات پیشین ریاست جمهوری بالاتر رفته است؛ و در مقابل شمار آرای همه کاندیداهای تمامیت خواهان و نسبت آنها به کل آرای ریخته شده، پائین آمده است. بعلاوه، بیش از یک میلیون آرای باطله وجود دارد که درباره آنها توضیحی نمی دهند. وی اکثر آنها، قاعداً، باید یا آرای سفید بوده باشند و یا به افرادی داده شده باشند که جزو کاندیداهای رسمی پذیرفته شده نیستند. به عبارت دیگر، غالب آرای باطله باید آرای کسانی بوده باشد که خود را ناگزیر به شرکت در انتخابات می دیده اند ولی نمی خواسته اند به هیچ یک از دو جناح رأی بدهند. این ارقام نشان می دهند که اکثریت آرای ریخته شده به صندوق ها، بیش از هر چیز، توده های به دستگاه ولایت را بیان می کند.

اما محور اصلی هر ارزیابی از نتایج انتخابات ۱۸ خرداد را پاسخ به سؤال سوم تعیین می کند. نتایج این انتخابات نشان می دهد که شیوه های مخالفت جسورانه و مستقیم با ولایت فقیه - که اساساً از طریق شیوه های مبارزه فراقانونی امکان پذیر است - هنوز در میان اکثریت مردم جا نیافتاده است. از اینجا نمی توان نتیجه گرفت که فهم و توان مردم فعلاً در حدی است که فقط از طریق حمایت از اصلاح طلبان حکومتی می توانند با ولایت فقیه مقابله کنند. روند گذار از مخالفت غیرمستقیم به مخالفت مستقیم با ولایت فقیه، لااقل در مراحل اولیه، قاعداً با آهنگ نسبتاً کندی پیش خواهد رفت. دلایل این کندی را ما، از ۱۸ - تیرماه ۷۸ به این سو، بارها

توضیح داده ایم (مثلاً نگاه کنید به سرمقاله "راه کارگر" ۱۶۶، پائیز ۷۸). اما فراموش نکنیم که حدود ۳۶ درصد کل صاحبان رأی (یعنی شرکت نکرده ها در انتخابات باضافه آرای باطله) در این انتخابات به هیچ یک از دو جناح رژیم رأی نداده اند و لااقل ۲۰ درصد، به هر دو جناح رژیم آشکاراً "نه" گفته اند. این نسبت کمی نیست. این ها مصمم ترین بخش مردم در مخالفت با ولایت فقیه هستند و می توانند آغازگر و گسترش دهنده مبارزات فراقانونی علیه آن باشند. البته مصمم ترین بخش مردم را با اکثریت مردم نباید یکی گرفت. اکثریت مردم در انتخابات اخیر خود را در حالت دفاعی می دیدند و به واکنش دفاعی دست زدند. موضع آنها قابل فهم است، اما راه گشا نیست. جنبش آزادی خواهانه مردم ایران اکنون یک دوره انتقالی را از سر می گذراند: انتقال از مخالفت غیرمستقیم با ولایت فقیه به مقابله مستقیم با آن؛ انتقال مجاری مبارزه عمدتاً قانونی به مجاری عمدتاً فراقانونی؛ انتقال از تشبیت بحران مشروعیت رژیم به حکومت ناپذیر کردن اوضاع؛ انتقال از اعلام بیزاری از رژیم به شکل دادن آلترناتیو؛ انتقال از هژمونی اصلاح طلبان به شکل دادن یک رهبری انقلابی برای جنبش. تاکتیک راه گشا و کارساز، مخصوصاً در دوره انتقالی نمی تواند بلافاصله از طرف اکثریت مردم به کار گرفته شود. در چنین دوره ای، تاکتیک پیشرو و راه گشا نمی تواند فارغ از هر نوع تناقضی به کار گرفته شود. با آگاهی به همین تناقض بود که بیانیه هیأت اجرایی سازمان ما به مردم توصیه می کرد که در انتخابات شرکت نکنند. ما می دانستیم و یادآوری کردیم که عدم شرکت در انتخابات، نمی تواند فارغ از تناقض باشد. برای ما کاملاً قابل پیش بینی بود که اکثریت یا نزدیک به اکثریت مردم در انتخابات، شرکت می کنند و خاتمی حتماً برنده انتخابات می شود. ولی علی رغم این پیش بینی، لازم می دیدیم به مردم بگوئیم که تاکتیک شرکت در انتخابات، دیگر کارساز نیست و فراتر از آن، از جهت زیادی می تواند به نفع کل رژیم و دستگاه ولایت تمام شود. تردیدی نباید داشت که نفرت از ولایت فقیه و ترس از بدتر شدن اوضاع بود که اکثریت مردم را در ۱۸ خرداد به دادن رأی به خاتمی واداشت. اما مسئله این است که با این کارها دیگر نمی توان حتی جلو بدتر شدن اوضاع را گرفت. مقابله مردم با ولایت فقیه پیشتر از آن رفته است که دیگر بتواند از مجاری "قانونی" به جایی برسد. سرنوشت جنگ را مبارزات فراقانونی تعیین خواهد کرد. اگر مردم به مجاری فراقانونی روی نیاورند، دستگاه ولایت این کار را خواهد کرد. اطراق کردن در این هنگامه ناممکن و زبان بار است.

توضیح

سر دبیر گرامی تک برگی راه کارگر

تقاضای کنم لطفاً این توضیح را در اولین شماره آن نشریه درج کنید. با تشکر؛ برهان ۱۲ ژوئن ۲۰۰۱

«عده ای از مردم، نه از روی میل و انتخاب بلکه از روی بی

خبری مفروض، یا از زور بیچارگی مطلق، باز هم به خاتمی رأی خواهند داد.

اما پای نهادن آگاهانه و اختیاری در دامی که طعمه فرود شده آن

گرسنه ترین سگان را هم فراری می دهد، جز از کوس ها و کفتارها

انتظار نمی رود. برای حذر از افتادن در این دام، باید انتخابات ریاست

جمهوری ۸۰ را قویاً و وسیعاً تحریم کرد.»

مقاله من با عنوان «دام انتخابات ۸۰ کدام است؟» که در

تک برگی راه کارگر شماره ۱۱۸ چاپ شد، با جملات بالا پایان یافته بود.

اخیراً دو تن از رفقای عزیزم با دو روز فاصله از یکدیگر به من

تلفن کردند تا فقط در باره همین جملات پایانی نظرشان را بگویند.

رفیق اول، در تأیید؛ و رفیق دوم، در انتقاد و اعتراض به آن.

رفیق دوم انتقادش این بود که من مردم را کوس و کفتار

نامیده و به آنان توهین کرده ام و با اطلاق صفت بیچاره که بمعنی

بدبخت فلک زده است، آنان را تحقیر کرده ام. اعتراض اش هم به این

بود که چنین نوشته ای در نشریه هیأت اجرایی چاپ شده و به حساب

آن نوشته خواهد شد.

من به این رفیقم توضیح دادم که چرا برداشت اش نادرست است.

لازم می دانم توضیحاتی را هم به خوانندگان مقاله یاد شده بدهم. :

من در پاراگراف نقل شده، با وجود پیشینی شرکت بخشی از

مردم در انتخابات و رأی دادن به خاتمی، لزوم فراخواندن به تحریم را

مطرح کرده ام. در عین حال، حساب همین مردم را که نه از روی

انتخاب و میل، بلکه بخاطر بی خبری از واقعیات و یا از روی نداشتن

هیچ چاره و انتخاب دیگری در برابر خودشان، دوباره به خاتمی روی

می آورند، از کسانی جدا کرده ام که با آگاهی بر این که خاتمی ناجی

حکومت دینی، خادم دستگاه ولایت و قانون اساسی ضددموکراتیک است،

از روی انتخاب به او رأی می دهند و مردم را هم به سوی چنین دامی

سوق می دهند. آنچه در مورد این جماعت گفته ام ربطی به مردم ندارد.

در مورد مردم، عبارت «بیچارگی» را به معنای دقیق آن یعنی نداشتن

چاره و انتخاب و آلترناتیو دیگری بکار برده ام و نه به معنای مجازی

ولی متداول آن یعنی «بدبخت و فلک زده»؛ ولی با این که مطمئن

هستم اکثر خوانندگان این مقاله منظور مرا فهمیده اند، قبول می کنم که

بتر بود عبارت دیگری بکارمی بردم که حتماً برای یک نفر هم جای سؤ

برداشت باقی نمی ماند.

از لحاظ چاپ این مقاله در نشریه هیأت اجرایی نیز بدین وسیله

اعلام می کنم که مسئولیت کامل نوشته یاد شده با من است - اعم از

این که هیأت اجرایی نیز در برداشت و انتقاد رفیق من شریک باشد یا

نیاشد.

برهان ۱۲ ژوئن ۲۰۰۱

کمک های مالی رسیده

حسین قاضی	۵۰مارک
علی اصغر قدیری	۵۰مارک
آرش	۵پوند

به مناسبت روز جهانی پناهندگان

کمساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان UNHCR به مناسبت پنجاهمین سالگرد تأسیس خود و تصویب کنوانسیون جهانی دفاع از حقوق پناهندگان، برای نخستین بار روز بیست و نهمین (روز جهانی پناهنده) به ثبت رساند. اما این پیشنهاد مثبت، اگر نتواند با یک رشته تدابیر جدی برای حمایت همه جانبه از میلیون‌ها آواره و پناهجو توأم شود عملاً به یک "روز فرمایشی" مبدل خواهد شد که هر ساله در بیست و نهمین دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی برای انبوه پناهندگان دل می‌سوزاند، بی آن‌که تلاشی برای حل و یا لااقل تخفیف این بحران و معضل مهم بین‌المللی انجام داده باشد.

بر طبق آمار UNHCR در حال حاضر حدود ۲۳ میلیون آواره، پناهجو و متقاضی اقامت در یک کشور امن در جهان وجود دارند. این رقم یک دهه پیش حدود ۱۵ میلیون نفر بود. به عبارتی از هر ۳۶۹ نفر در کره زمین، یک نفر پناهجو وجود دارد. رشد پدیده پناهندگی در حالی صورت می‌گیرد که بودجه UNHCR از یک میلیارد و دو بیست میلیون دلار در سال ۹۹ به یک میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ کاهش یافته است. این مسئله سبب شده که دفاتر این نهاد بین‌المللی در کشورهای مختلف، شرایط پذیرش و تحت پوشش قرار دادن پناهندگان را روز به روز سخت‌تر کنند. نمونه بارز این سیاست را ما در کشورهای پاکستان و ترکیه در قبال متقاضیان ایرانی و غیر ایرانی پناهندگی شاهد هستیم. در حال حاضر در ازای ۴۵۰۰ پناهنده تنها یک کارمند مشغول انجام وظیفه هستند. قاره آسیا دارای بیشترین پناهجو و کشور افغانستان "تولید کننده" بیشترین پناهجو می‌باشد. آمار منتشره از سوی UNHCR شامل آن دسته از پناهندگان سیاسی و اجتماعی که با زحمات زیاد توانسته‌اند خود را به یکی از کشورهای اروپای غربی و امریکای شمالی برسانند و بعنوان مهاجر، شهروند و غیره ادامه زندگی دهند و از جمله بخش عمده‌ای از پناهندگان و مهاجرین ایرانی که حدود سه میلیون نفر از آن‌ها در کشورهای غربی اقامت دارند، نمی‌شود. کاهش بودجه و نیز بی‌توجهی کشورهای پیشرفته، سبب افزایش مرگ و میر پناهجویان شده است. برای نمونه تنها در طی دو ماهه گذشته در یکی از اردوگاه‌های آوارگان افغانی در شمال پاکستان، چهل نفر بر اثر بیماری‌های پیش پا افتاده و سوء تغذیه جان خود را از دست داده‌اند که اکثر آنها کودک بوده‌اند. و یا در کشوری چون هلند در چند سال اخیر بخاطر شرایط سخت پذیرش و یا عودت دادن پناهجویان به کشور مبدا بیش از دو بیست پناهجو اقدام به خودکشی کرده‌اند که از این میان ۱۷ نفر جان‌شان را از دست داده‌اند. با این همه باید اذعان نمود که حتی افزایش بودجه UNHCR و گسترش کمک‌های مالی و خدماتی دولت‌ها، نمی‌تواند ریشه این فاجعه را بخشکاند.

مادام که نقض حقوق بشر، قتل عام، جنگ‌های قومی، تبعیضات نژادی، ملی، جنسی در کشورهای مختلف بیداد می‌کند، مادام که بحران‌های اقتصادی و فقر و فاقه در دوسوم از کره ارض، آینده تیره و تاری را در برابر توده‌های مردم قرار میدهد، پدیده پناهندگی و آوارگی وجود خواهد داشت و روز بروز بر ابعاد تراژیک آن افزوده خواهد شد. بیاد آوریم که تنها در ظرف دو سال اخیر صدها تن از پناهجویان ایرانی، کرد، عرب، افغانی، بنگلادشی و... در رودخانه‌ها و دریاها طعمه امواج آب شده و یا در کامیون‌ها و کانتینرها جان خویش را از دست دادند.

بنابراین افزایش و گسترش فعالیت UNHCR و اعمال فشار بر ۱۳۹ کشوری که روی کاغذ مقاله‌نامه‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۶۷ را امضاء کردند، تنها وجه قضیه است، وجوه مهمتر این مسئله، مبارزه برای پایان دادن به فقر، بیکاری، استبداد سیاسی و مذهبی، جنگ‌های قومی و صلیبی، تبعیضات نژادی و جنسی، و در یک کلام بنای جهانی مبتنی بر آزادی، دموکراسی، برابری و عدالت است. از این رو پدیده پناهندگی زمانی از دنیا رخت نخواهد بست که بر جنگ و جنایت و فلاکت مهر پایان گذاشته شود. تا آن موقع باید با تمام قوا به یاری پناهجویان شتافت و دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی را تحت فشار قرار داد. در راستای همین وظیفه انسانی است که مردم ایران (به مثابه یکی از ده کشور عمده پناهنده ساز) باید قاطعانه از حقوق پناهنده‌گی یک میلیون افغانی ساکن ایران دفاع کنند و مانع از اخراج این زحمت‌کشان به باتلاق جهل و جنایت طالبان شوند.

در پایان، سازمان ما بار دیگر ضمن گرامی‌داشت روز بین‌المللی پناهندگان، عزم خستگی‌ناپذیر خود را برای دفاع از حقوق بشر و از جمله دفاع از حق حیات، امنیت و رفاه ده‌ها میلیون پناهجو در جهان اعلام می‌کند و در حد توان خود برای تحقق این اصل جهانشمول بیکار خواهد نمود. ۳۰ خرداد ۸۰ - ۲۰ ژوئن ۲۰۰۱

اعتراضات وسیع ضد سرمایه‌داری بر علیه نشست سران اروپا و امریکا در گوتنبرگ

در فاصله روزهای ۱۴ تا ۱۶ ژوئن ۲۰۰۱ خیابان‌های مرکزی شهر گوتنبرگ سوئد به صحنه تظاهرات‌های بزرگ ضد سرمایه‌داری و ضد خورد‌های خیابانی تبدیل شدند. در روز پنجشنبه ۱۴ ژوئن در حدود ۱۵ هزار نفر با برگزاری یک تظاهرات عظیم خیابانی بر علیه حضور بوش و امپریالیسم امریکا اعتراض نمودند. در روز جمعه ۱۵ ژوئن تظاهرات صبح که وسعت محدودتری داشت پس از رسیدن به مقصد تجمع به دو گروه تقسیم شده، و دسته‌ای از آنان که تعدادشان در حدود پانصد نفر می‌شد و متعلق به گروه‌ها و کشورهای مختلف بودند، بطرف محل برگزاری کنفرانس سران اروپا رهسپار شدند، در بعد از ظهر همین روز یکی از بزرگترین تظاهرات‌های چند دهه اخیر گوتنبرگ با جمعیتی بالغ بر ۲۰ تا ۲۵ هزار نفر بر علیه اتحاد اروپائی و در دفاع از حقوق کارگران وتوده‌های مردم اروپا و دنیا در آرامش کامل برگزار گردید. در شب همین روز اما برگزاری جشنی که جوانان از قبل محل آن را خیابان اصلی شهر اعلام نموده و بدلیل برقراری حکومت اعلام نشده نظامی در شهر مکان آن را در آخرین لحظات تغییر داده بودند، با محاصره پلیس روبرو شده و به زد و خورد‌های خونینی کشید که طی آن سه جوان با گلوله‌های پلیس زخمی شدند که حال یکی از آنان وخیم توصیف شده است. در روز شنبه ۱۶ ژوئن یعنی روز پایانی کنفرانس سران اروپا نیز یک تظاهرات بزرگ خیابانی با شرکت ۲۰ هزار نفر در آرامش کامل و بدون کوچک‌ترین درگیری و با حضور همان گروه‌هایی که از طرف نخست‌وزیر سوسیال‌دموکرات و مقامات سوئد "آویاش" نام نهاده شده بودند، برگزار گردید. در شب همان‌روز نیز در حدود ۸۰۰ تن از جوانان که در یک حرکت مسالمت‌آمیز و در همدردی با زخمی‌شدگان چند روز گذشته در یکی از میادین اجتماع کرده بودند توسط نیروهای ضد شورش پلیس محاصره شده و حتی عابریان ومشتریان رستوران‌های اطراف میدان نیز دستگیر شدند!

یک جمع‌بندی کوتاه:

در عرض ۳ روز بالغ بر ۵۰ هزار نفر در ۳ تظاهرات بزرگ شرکت کرده و صدها جشن، سمینار وکنفرانس در فضایی کاملاً آرام در مورد جوانب گوناگون ضد انسانی سرمایه‌داری برگزار شدند. اما با برقراری نوعی از سانسور غیررسمی تصویری که از تظاهرات‌های ضد سرمایه‌داری از سوی دولت مردان و رسانه‌های سوئد و اروپا ارائه داده شد، چنین القا می‌نمود که معترضان به سرمایه‌داری تنها مشتکی دیوانه و به گفته نخست‌وزیر سوسیال‌دموکرات سوئد "حیوان خوک‌صفت" هستند! در پس درهای بسته اما خودشان تصمیماتی گرفتند که برغم آن‌که زندگی صدها میلیون انسان را تحت الشعاع قرار خواهد داد، بدلیل بزرگ جلوه دادن درگیری‌های خیابانی و سکوت در مورد خواست‌های مطرح در تظاهرات‌های مسالمت‌آمیز، حساسیت کسی را برنیانگیخت! پلیس عملاً تخم درگیری‌های خیابانی را با محاصره روز اول و دستگیری ۴۰۰ نفر کاشت، و در تظاهرات‌های بزرگ این چند روز و تا زمانی که خود را نشان نمی‌داد همه چیز به آرامی و با مسالمت کامل برگزار میشد. در عرض سه روز یک‌هزار نفر دستگیر شده و نزدیک به صد نفر مجروح شدند که هیچ‌کدام از آنان به تظاهرات‌های بزرگ مربوط نمی‌شد.

در بحث‌های متعاقب کنفرانس سران اروپا در عین حال می‌توان شدت یافتن جو پلیسی و تجهیز نیروهای سرکوب دولتی را مشاهده نمود که ایده‌اش از جانب نیروهای راست طرح شد اما از جانب سوسیال‌دموکرات‌های اروپا بویژه در سوئد، انگلستان و آلمان تبدیل به شعار گردید. سران اروپا در روز پایانی کنفرانس‌شان تصمیم گرفتند تا یک هیئت بین‌المللی در سطح دولت‌ها و در قدم اول با شرکت سوئد، بلژیک و فرانسه تشکیل دهند و طرح‌هایی در مورد چگونگی جلوگیری از اعتراضات ضد سرمایه‌داری در آینده را ارائه کنند. در مرحله اول قرار است که قرارداد شنگن را هر بار که کنفرانس سران تشکیل می‌شود لغو سازند و کنترل هویت و پاسپورت را دوباره برقرار کنند. قرار داد شنگن را لغو می‌کنند، منتها با این تفاوت که این بار با استفاده از مرکز اطلاعاتی مشترک و کامپیوتری مستتر در قرارداد شنگن، جلوی رفت و آمد معترضان به سرمایه‌داری را خواهند گرفت. نتیجه آن که رفت و آمد آزادانه سرمایه و طرفداران آن تضمین شده و رفت و آمد مخالفان سرمایه محدود و یا ممنوع خواهد شد! و همه این‌ها نیز قرار است تحت نام دفاع از "دموکراسی" و "برقراری نظم" صورت پذیرد!